

# عکس یهویی

علیرضاخامریان\*

اوایل دهه هشتاد هنوز فناوری‌های نوین دیجیتال گسترش چندانی نیافته بودند و نه از عکس‌های سلفی خبری بود و نه از عکس‌های یهویی. اواخر سال تحصیلی، در اردیبهشت ۱۳۸۴، مثل آخر هر سال، دوربین دیجیتال ۱/۳ مگاپیکسلی‌ام را به مدرسه بردم تا مثل سال‌های گذشته، از آخرین جلسات کلاس با بچه‌ها عکس یادگاری بگیرم. سال‌های قبل‌تر با دوربین آنالوگم این کار را انجام می‌دادم. به این ترتیب، تقریباً عکس همه دانش‌آموزان سال‌های تدریس تا اکنون را دارم. در آن سال، من در مدرسه راهنمایی شاهد ۴ نیشابور، علاوه بر تدریس رشته خودم، یعنی علوم اجتماعی، بنا به تخصصی که در رشته رایانه داشتم و با توجه به برنامه درسی مدارس خاص، ساعتی را نیز به تدریس رایانه می‌پرداختم.

آن روز کارگاه رایانه داشتم و از بچه‌های سوم راهنمایی امتحان عملی می‌گرفتم. تعدادی از بچه‌ها داخل کارگاه بودند و بقیه در حیاط مدرسه منتظر نوبت امتحان. روزهای آخر اردیبهشت بود و پنجره کارگاه که رو به حیاط بود باز و پسرده آن، برای جلوگیری از ورود آفتاب، کشیده شده بود. به‌طور ضمنی، حواسم به بچه‌های بیرون هم بود و صدای صحبت‌هایشان کم و بیش به گوش می‌رسید. آرام آرام متوجه توطئه‌ای علیه خودم شدم. یکی از بچه‌ها که پدرش همکار فرهنگی بود و سال قبل، از مأموریت اعزام به خارج فرهنگیان برگشته بود، دوربین دیجیتالش را به مدرسه آورده بود و ضمن گرفتن عکس از خودش، سه فکر افتاده بود یک عکس ناگهانی - که امروزه به آن یهویی می‌گویند - از من بگیرد. رابطه من با دانش‌آموزانم بسیار صمیمی و دوستانه بود و چون سوم راهنمایی

\* دبیر علوم اجتماعی نیشابور

بودند و آخرین سال حضورشان در این مدرسه بود، می‌خواستند یک عکس یادگاری و استثنایی از من داشته باشند. طبق برنامه‌ای که با هم ریخته بودند، قرار شده بود یکی از بچه‌ها به بهانه‌ای مرا صدا بزند و تا من برای جواب دادن پرده را کنار می‌زنم، با غافلگیری عکس بگیرند. من که اتفاقاً دوربین را به کارگاه برده بودم و همراهم بود، تصمیم گرفتم به جای آن‌ها خودم غافلگیرشان کنم. در آن سال دوربین دیجیتال همراهم باشد. دوربین را آماده کردم و منتظر شدم تا مرا صدا بزنند. به محض اینکه صدایم زدند، پرده را کنار زدم و تا به خود بجنبند، از آن‌ها عکس گرفتم. دیدن این صحنه غیرمنتظره چنان غافلگیرشان کرد که فریاد هیجان و تعجبشان بلند شد. آن قدر این صحنه ناگهانی به وقوع پیوسته بود که حتی نتوانسته بودند در آن لحظه از من عکس بگیرند. باعث شد هیچ کدام از دانش‌آموزان این عکس را نبینند و با رفتنشان از مدرسه، خاطره عکس هم فراموش شود.

با گسترش سیستم‌های ارتباطی، این عکس را بعد از ده سال، برای اولین بار در فضای مجازی گذاشتم. از آنجا که دانش‌آموزان سال‌های گذشته همراهی‌ام می‌کردند، باز فریاد آه و فغان بچه‌های آن کلاس به آسمان بلند شد.

# نگاهی به خاطره «عکس یهویی» از آقای علیرضا خماریان

سید حسین حسینی نژاد\*

خاطره «عکس یهویی» از آن دست خاطراتی است که وقتی انسان آن را می‌خواند، مزه‌اش زیر زبانش می‌ماند. به فکر می‌رود.

در ذهنش معادل‌هایی برایش می‌یابد. حداقل چند ساعتی با آن هم‌نشین است. یاد عکس‌هایی که در گذشته می‌گرفت و به عکاسی می‌برد تا «ظاهر»، یعنی چاپ، شوند می‌افتد.

یاد سختی کار با دوربین می‌افتد. اگر حلقه فیلمش ۳۶ تایی بود، باید صبر می‌کرد تا همه حلقه کامل شود و بعد آن را برای ظاهر شدن به عکاسی ببرد.

امان از وقتی که فیلم نور می‌خورد و هیچ عکسی قابل چاپ نبود، غم و غصه عالم روی دل آدم می‌نشست.

بند اول این خاطره چنین تصویری در ذهن زنده می‌کند. با این نگاه، چند ویژگی جالب در نوشته آقای خماریان می‌بینیم که بسیار ارزشمند است.

\*مدیر مسئول ماهنامه انشا و نویسندگی



**۱ مستندسازی.** یکی از کارکردهای خاطره‌نویسی مستند کردن یک احساس یا واقعه است برای خود یا آیندگان. این خاطره واقعه عکاسی را به زیبایی مستند کرده است. از خواندن آن به فکر می‌رویم. تعجب می‌کنیم و به آینده می‌نگریم که چه خواهد شد. از طرفی می‌شود گفت این خاطره یک مستندسازی دوبله است. چرا؟ به این دلیل که گاهی ما لحظات زندگی را با عکس مستند می‌کنیم. لحظه‌ای از زندگی را انتخاب می‌کنیم و آن را لذت آن لحظه را بازآفرینی می‌کنیم. عکاس با عکس یهویی دقیقاً همین کار را کرده است. اما کار دیگری هم انجام داده و آن نوشتن گام به گام خاطره است. به‌طور حتم، ما با خواندن این خاطره و دیدن عکس لذت بیشتری می‌بریم تا اینکه تنها عکس را می‌دیدیم و از پیشینه آن بی‌خبر بودیم. از گرفته و لحظه با شکوهی را خلق کرده‌اند.

**۲ پیشرفت و تغییرات تکنولوژی.** این خاطره به خوبی وضعیت عکاسی در گذشته و حال را نشان داده است. هنوز هم نسلان من وضعیت عکاسی گذشته را در حافظه تاریخی خود دارند، اما این شرایط برای نسل جدید تازه و حتی باورنکردنی است. از این‌رو، کارکرد دیگر خاطره، یعنی تشریح شرایط اجتماعی، به خوبی از این خاطره برمی‌آید. پیشرفت تکنولوژی را از مطالعه آن به عینه می‌بینیم و به فکر می‌رویم که آینده تکنولوژی عکاسی به کجا خواهد رفت!

**۳ ارتباط معلم و دانش‌آموز.** این خاطره نشان می‌دهد معلم و دانش‌آموز چقدر ارتباط عاطفی نزدیکی دارند. شیطنت بچه‌ها و معلم را کنار هم نشان می‌دهد. آینده‌نگری معلم هم کاملاً مشهود است. هر سال عکس بچه‌ها را گرفته و برای خود آرشیوی از آن‌ها درست کرده است. کارایی این روش را به خوبی زمانی متوجه می‌شویم که پس از سال‌ها عکس را در صفحه فیس‌بوک خود می‌گذارد و موجب تعجب و شادمانی بچه‌هایی که حالا عضو فیس‌بوک وی هستند، می‌شود. با خواندن این خاطره به خودم گفتم، کاش من هم هر سال عکسی از دانش‌آموزانم می‌گرفتم و آرشیوی تهیه می‌کردم! کاش!

**۴ تمرکز.** از ویژگی‌های خاطره این است که نویسنده تمرکز خود را از دست ندهد. موضوع اصلی را فراموش نکند و آن را به خوبی برجسته سازد. آقای خماریان به خوبی متوجه این تمرکز بوده و عکس یهویی را تا پایان پیش برده و به جای مطلوب رسانده است. شاید در ضمن نوشتن نکته‌های حاشیه‌ای هم به ذهنش رسیده، اما جانب ایجاز در نوشتار را حفظ کرده و کوشیده فقط موضوع اصلی و آن هم عکس یهویی را پیش ببرد.

**۳ نویسنده کار خوبی کرده است که به زمان خاطره، یعنی سال ۱۳۸۴ اشاره کرده.** کار دیگر این بود که موقعیت مدرسه و شهر و ... بیشتر توضیح داده می‌شد. کلاس چند نفره بود و مدرسه چند کلاس داشت؟ کجای شهر واقع بود؟ وضع فیزیکی مدرسه چگونه بود؟ البته به اختصار، تا اصل قضیه فراموش نشود.

از این به بعد، هر وقت خاطره عکاسی را در ذهن مرور می‌کنم، این خاطره نیز به یادم می‌آید و این نشان می‌دهد که نویسنده به خوبی توانسته در ذهن من رخنه کند و خودش را در حافظه من ثبت کند. این نشان می‌دهد که در کار ثبت خاطره‌اش موفق بوده است. برایش آرزوی توفیق بیش از پیش دارم.

البته شاید اگر نویسنده به چند نکته زیر هم توجه می‌کرد، لذت ما از نوشته بیشتر می‌شد. این‌ها جنبه پیشنهادی دارند. به هیچ روی قصد دخالت در نوشته را ندارم، زیرا هر کس هر طور که می‌نویسد عالی است.

**۱** شاید اگر نام بچه‌هایی که در عکس هستند اضافه می‌شد، ارتباط ما با آن‌ها بیشتر می‌شد.

**۲** جای عواطف و احساس نویسنده خالی است. موقع نوشتن خاطره خود را در موقعیت قبلی قرار می‌دهیم. احساس خوشایند یا ناخوشی در ما ایجاد می‌شود. آن احساس را خوب است نشان دهیم. بی‌تفاوت نسبت به موضوع نباشیم. خواننده انتظار دارد برق شادی در چشم نویسنده این خاطره هم بدرخشد. جای این برق خالی است. ما از تعجب و غافلگیری بچه‌ها مطلع می‌شویم، ولی احساس نویسنده را در نمی‌یابیم. یا دخالت احساسمان در خاطره، موجب همراهی بیشتر خواننده با متن خواهیم شد.